

امام امیر مؤمنان علیه السلام در روز ۱۸ ذی الحجة الحرام سال ۳۵ هجری قمری، زمام امور را به دست گرفت و در ۲۱ رمضان سال ۴۰ جام شهادت نوشید. مدت حکومت او چهار سال و نه ماه و سه روز بود و در این مدت، کشور پهناور اسلامی را که از شرق به رودخانه سند، از غرب به صحرای افریقا، از شمال به سرزمین قفقاز و از جنوب به خلیج عدن منتهی می‌گشت اداره فرمود؛ هر چند بر اثر شورشی که در کشور مصر پدید آمد این بخش از قلمرو حکومت او جدا شد ولی به جز این نقطه منطقه شام که از روز نخست، فرزندان ابی سفیان پرچم یاغیگری را برافراشته بود، تمام سرزمین پهناور اسلامی، قلمرو حکومت او را تشکیل می‌داد و کلیه کارگزاران و فرمانداران و استانداران به وسیله او تعیین می‌شدند و هزینه کشور اعم از عمران و آبادی و حقوق مهاجر و انصار و سایر کارکنان به وسیله امام پرداخت می‌گردید.

روزی که امام، زمام امور را به دست گرفت با مشکلات انبوهی روبه‌رو گردید و مقاومت در برابر این دشواری‌ها نیازمند سیاست و تدبیر حکیمانه‌ای بود تا با پنجه تدبیر، بر مشکلات پیروز گردد.

برای ترسیم نیم‌رخ‌ی از دشواری‌ها، سپس از سیاست حکیمانه امام نسبت به آنها، ناچاریم به برخی از آنها اشاره کنیم:

اصول سیره عملی امام علی

آیه الله جعفر سبحانی

## امام و مشکل استانداران خلیفه

گروهی که از ستم کارگزاران عثمان به ستوه آمده بودند و کراراً به خلیفه از یبداگری آنان هشدار داده و نتیجه نگرفته بودند، از مراکز حساس اسلامی حرکت کردند و در مدینه گرد آمدند و پس از اتمام حجت‌های فراوان، سرانجام به خانه خلیفه هجوم بردند و به حیات او خاتمه دادند و پیش از دفن جنازه او، همگی از پیر و برنا به خانه علی رضی الله عنه رو آوردند و سیل آسا به درون خانه ریختند و گفتند: آمده‌ایم تا با توبه عنوان خلیفه مسلمین بیعت کنیم.

این نارضایتی، به گروه گردآمده در مدینه منحصر نبود، بلکه انقلابی‌های مدینه، نمایندگان توده‌های ناراضی کوفه و بصره و مصر بودند که در این نقاط پرچم مخالفت بر ضد خلیفه و کارگزاران او برافراشته بودند. خلیفه وقت، بر اثر سستی عزم و حکومت روح فامیل‌گرایی بر او، کارهای کلیدی را به بستگان خود از بیت اموی سپرده بود و با توجه به اسامی استانداران و مشاوران خلیفه، روشن می‌شود که در مدت سیزده ساله خلافت عثمان، حکومت اموی سایه خود را بر همه قلمرو اسلامی افکنده بود. و همگان جز ثروت‌اندوزی و گردآوری طلا و نقره به فکر چیزی نبودند، از این جهت یک نوع خیزش در تمام استان‌ها و ایالات بر ضد خلیفه پدید آمد و به جای اینکه مفسدان گرفتار شوند، خلیفه قربانی این نارضایتی‌ها

شد.

امام در برابر این خواسته عمومی ناچار است که رضایت عموم را تأمین کند و از افراد صالح بهره بگیرد و حکومتی را پی ریزد که رنگ و بویی از عصر رسالت داشته باشد و در غیر این صورت خود امام در برابر گروه‌های انقلابی قرار می‌گرفت و موضع آنان نسبت به وی دگرگون می‌گشت.

این کار همچنین (آب از جوی رفته را به جوی بازگرداندن) هر چند برای امام یک وظیفه الهی و شرعی بود ولی در عین حال کار آسانی نبود و امام باید با سیاست حکیمانه، موج را مهار کند و آرامش را به کشور باز گرداند.

## امام و ثروت‌های بادآورده

در دوران خلافت عثمان، مسلمانان جان به کف در نقاط مرزی کشور مشغول جهاد بودند و حاصل دسترنج خود را به مدینه می‌فرستادند. ولی متأسفانه بر اثر بی‌انضباطی گروهی از اطرافیان خلیفه، از این غنایم، بی حساب بهره‌گرفته، از دست آوردهای مجاهدان کاخ‌ها ساخته و دام‌های فراوانی فراهم آورده بودند و در طول خلافت ۱۳ ساله عثمان، گروهی به ثروت‌های سرسام‌آوری رسیده بودند که تنها فهرست دارایی‌های ثروت آنان انسان را میبهوت می‌سازد. به عنوان نمونه به ثروت دو صحابی به نام زبیر و طلحه اشاره می‌کنم:

محدثان مانند بخاری و غیره، ارثیه نقدی زیر را ۵۹ میلیون و هشتصد هزار گزارش کرده‌اند. (۱) درست روشن نیست که مقصود از این رقم درهم است یا دینار.

او به تنهایی در مدینه یازده خانه، در بصره دو خانه، در کوفه یک خانه و در مصر یک خانه داشت. همچنان که برای او مزارعی در مصر، اسکندریه، کوفه و بصره بود.

مسعودی می‌گوید: او مالک هزار اسب و هزار بنده و هزار کنیز بود و درآمد او از عراق، هر روزه به هزار دینار می‌رسید.

درآمد طلحه از مزارع عراق میان چهارصد هزار الی پانصد هزار دینار بود. (۲)

زراندوزی در انحصار این دو نفر نبود، بلکه حاشیه‌نشینان خلافت اسلامی از امری‌ها و قرشی‌ها همگی ثروت‌های کلانی را برای خود اختصاص داده بودند، مانند:

۱- عبدالرحمن بن عوف

۲- سعد بن ابی وقاص

۳- یعلی بن امیه

۴- زید بن ثابت

۵- ابوسفیان

۶- مروان بن حکم

و بالاتر و برتر از همه زراندوزان، خود خلیفه بود. در حالی که گروهی از صالحان، مانند: ابی ذر غفاری، عمار یاسر و عبدالله بن مسعود در کمال عسرت زندگی کرده و به خاطر درگیری‌های لفظی با خلیفه به ضرب و شتم و یا تبعید محکوم شدند.

بیعت کنندگان با امام علیه السلام خواهان تعدیل ثروت و بازگردانیدن این ثروت‌های بادآورده به بیت‌المال بودند.

اکنون امام در مقابل چنین مشکل بزرگ قرار گرفته بود، از طرفی صاحبان ثروت، از یاران به نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در پوشش صحابه برای خود قدرت و مقامی داشتند و از طرف دیگر این ثروت‌های عمومی که بدون جهت در اختیار این افراد قرار گرفته است باید به بیت‌المال برگردد - لذا - امام در دومین روز خلافت خود رو به مسلمانان کرد و چنین گفت:

«والله لو وجدته قد تزوج به النساء، و ملک به الإمام، لرددته فإن فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه أضحیق» (۳)

به خدا، اگر ببینم که بیت‌المال به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم که در عدالت گشایش است و آن که عدالت برای وی سخت باشد، ستم برای او سخت‌تر خواهد بود.

## بدعت‌های نوظهور در پیکر دین اسلام

از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا روزی که امام علیه السلام به قدرت ظاهری رسید، بدعت‌های فراوانی بر پیکر اسلام بسته شده و حالت عادی به خود گرفته بود و امام ناچار بود پیکر اسلام را از این بدعت‌ها پیراسته سازد. برخی از بدعت‌ها آنچنان حال و هوای دینی به خود گرفته بود که آن را «بدعت حسنه»

می خواندند. اینک به برخی از این بدعت‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) پیامبر اسلام ﷺ نمازهای مستحبی شب‌های ماه رمضان را به طور فردی می‌خواند و این سنت تا چند سال بعد از خلافت عمر ادامه داشت ولی بر خلاف انتظار در نیمه‌های خلافت عمر به صورت جماعت خوانده شد، و هدفی که از نمازها منظور بود منتفی گردید و هدف این بود که مسلمانان این نوع نمازها را در خانه‌های خود میان زن و فرزند خویش به جا بیاورند، در آنان روح عبادت و پرستش پدید آورند و سرانجام به محیط خانه نورانیت بخشند.

پیامبر گرامی ﷺ فرمود:

صلاة المرء في بيته أفضل من صلاته في المسجد  
الا المكتوبة (۴)

مستحب است تمام نمازها در خانه خوانده شود جز فریضه که مستحب است در مسجد خوانده شود.  
ب) خلیفه دوم، متعه حج و متعه زنان را تحریم کرد و در عین حال معترف بود که در عصر رسول خدا ﷺ هر دو مشروع بودند. به مرور زمان، نهی خلیفه در متعه حج بی‌اثر گشت و هم اکنون حج تمتع در میان همه مسلمانان برگزار می‌شود ولی نهی خلیفه در متعه نساء به قوت خود باقی مانده و امام می‌بایست پیگیر اسلام را از این بدعت شست و شو دهد.

ج) در تقسیم ارثیه طبق نص قرآنی، اولویت از آن طبقه متقدم است و با وجود

طبقه نخست مانند اولاد و پدر و مادر ارث به عمو نمی‌رسد چنان که می‌فرماید:

و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله (۵)

و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در کتاب خدا سزاوارترند.

مفسران می‌گویند ملاک اولویت نزدیکی در قرابت و خویشاوندی است ولی متأسفانه بر خلاف این آیه روی عادات جاهلی مسأله «عُصبه» پیش آمد و انسان با داشتن نزدیکی مانند دختر، عمو نیز شریک دختر گشت.

(د) بدعت‌گذاری در دین، در سایه یک رشته مقیاس‌های شخصی و گمان‌های فردی، منحصر به این موارد نبوده بلکه موارد زیادی را در برگرفته است. از جمله روزه در سفر، اتمام نماز در سفر و غیره که برای خود بحث جداگانه‌ای دارد.

(ه) در دوران عمر در تقسیم بیت‌المال شیوه‌ای به کار رفت که پدید آورنده اختلاف طبقاتی وسیعی شد و امام علیه السلام ناچار بود این شیوه نوظهور را که فاصله عظیمی میان صحابه پدید آورده بود، از میان ببرد. بد نیست که به صورت فشرده از این شیوه آگاه شویم:

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز در زمان خلیفه نخست تا سال پانزدهم یا سال بیستم، غنایم و اموال را ذخیره نمی‌کردند بلکه فوراً آن را میان مسلمانان به طور مساوی تقسیم می‌کردند. اما خلیفه دوم دست به تأسیس «بیت‌المال» زد و برای اشخاص، به حسب

مراتب آنان، حقوق تعیین کرد و برای این کار دفتری اختصاص داد. ابن ابی الحدید میزان حقوق گروهی از مسلمانان را چنین می‌نویسد:

برای عباس، عموی پیامبر در هر سال ۱۲۰۰۰، برای هر یک از زنان پیامبر ۱۰۰۰۰ و در میان آنان برای عایشه ۲۰۰۰ بالاتر، برای اصحاب بدر از مهاجران ۵۰۰۰ و از انصار ۴۰۰۰، برای اصحاب احد تا حدیبیه ۴۰۰۰ و برای اصحاب بعد از حدیبیه ۳۰۰۰ و برای آنان که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در جهاد شرکت کرده بودند ۲۵۰۰ و ۲۰۰۰ و ۱۵۰۰ و ۱۲۰۰ با اختلاف مراتب تعیین شده بود. (۶)

عمر مدعی بود که از این طریق می‌خواهد اشراف را به اسلام جلب کند. ولی در آخرین سال از عمر خود می‌گفت که اگر زنده بماند همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله اموال را به طور مساوی تقسیم می‌کرد و نیز به طور مساوی تقسیم خواهد کرد. (۷)

این کار عمر، پایه اختلاف طبقاتی در اسلام شد و در دوران عثمان شکاف عمیق‌تر و اختلاف شدیدتر گردید.

علی علیه السلام که وارث چنین محیطی بود و می‌خواست مردم را به روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند و امتیاز طبقاتی را بدون ملاک از میان بردارد و غنایم را بالسویه تقسیم کند، قهراً با مشکلاتی روبه‌رو بود و باید با سیاست حکیمانه به رفع آنها پردازد. اینها یک رشته دشواری‌هایی بود که امام

در روزهای نخست خلافت خود با آنها روبه‌رو بود. اکنون بینیم امام با چه اصولی به پایه‌های حکومت خود استحکام بخشید و چگونه توانست که پرتوی از عصر رسالت بر حکومت خود بتابد. اصول سیاست‌های امام را از دوراه می‌توان به دست آورد:

الف) از نامه‌هایی که به والیان و استانداران نوشته است و بالاخص نامه مفصلی که به مالک، آنگاه که او را به فرمانروایی مصر معین کرد، نوشت.

ب) کشف اصول سیاسی امام از سیره عملی او، و این خود راهی است که کم‌تر به آن توجه شده است. در حالی که نخست، بیشتر مورد توجه بود خصوصاً نامه امام به مالک مورد نظر سیاستمداران جهان می‌باشد، ولی ما از بررسی زندگی امام بر یک رشته محورهایی دست یافتیم که می‌تواند مکمل راه نخست باشد، اما در عین حال، گاهی نیز از نامه امام بهره می‌گیریم:

### تفسیر سیاست

سیاست در لغت به معنی «پاسداری ملک» «نگه داری قدرت» و «حراست از کشور» است. ولی چیزی که مهم است آشنایی با اصولی می‌باشد که تدبیر و پاسداری بر آن استوار است.

اصولی که امام علیه السلام از آن پیروی می‌کرد همگی تحت پوشش ارزش‌های اخلاقی و اصول انسانی قرار داشت و بر اساس عدل و

دادگری استوار بود و هر نوع دگرگونی در کشور از این اصول سرچشمه می‌گرفت و امام کراراً بر این اصول تأکید می‌کرد و هر نوع اداره کشور را بر غیر این اصول نفی می‌نمود؛ زیرا او به آینده کشور فکر می‌کرد نه به بقای قدرت و سلطه خویش و هر نوع اداره کشور را بر غیر این اصول نفی می‌نمود.

چه بسا ممکن است سیاستمداری از طریق مکر و خدعه و فریب مردم، قلوب و دلها را متوجه خود و در نتیجه یک نوع آرامش نسبی بر کشور حکم فرما سازد، ولی از آنجا که ظاهرسازی و تزویر اثر موقت دارد و همیشه نمی‌تواند کارساز باشد، امیرمؤمنان علیه السلام از سیاست‌های مزورانه سیاسیکاران، پیوسته نقد می‌کرد و می‌فرمود:

هیئات! لولا التقی لکننت أدهی العرب<sup>(۸)</sup>

اگر پارسایی نبود من داهی‌ترین و زیرک‌ترین عرب بودم.

در حدیث دیگر، انگشت روی سیاست‌های خادعانه معاویه می‌نهد و می‌گوید:

والله ما معاویة بأدهی منی، و لکنه یغدر و یفجر، و لولا کراهیة الغدر لکننت من أدهی الناس. و لکن کل غدره فجرةٌ و کل فجرة کفرة، «و لكل غادرٍ لواءٌ یعرف به یوم القیامة» و الله ما أستغفل بالمکیدة ولا أستعمر بالشدیدة.<sup>(۹)</sup>

به خدا سوگند معاویه زیرک‌تر از من نیست لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی، ناخوشایند نبود کسی از من زیرک‌تر نبود. اما

پیمان شکنی انسان را به گناه بر می‌انگیزد و هر چه گناه برانگیزد، دل را تاریک می‌سازد در رستاخیز برای پیمان شکن درفشی است افراخته و او بدین درفش شناخته می‌شود به خدا مرا با فریب غافلگیر نتوانند کرد و با سخت‌گیری ناتوانم نخواهند ساخت. با توجه به مفهوم سیاست نزد امام علیه السلام اکنون به برخی اصول آن که غالباً متخذ از «سیره» او است اشاره می‌کنیم:

### صدق محوری

راستگویی و درستگویی، یک ارزش اخلاقی است که هیچ گروهی در اصالت آن تشکیک نمی‌کند و راستگویی از یک سیاستمدار، مطلوب‌تر از هر چیزی است.

سیاست علی علیه السلام را از دوران جوانی تا لحظه شهادت، صدق و صفا و درستگویی و درست‌گفتاری تشکیل می‌داد، و او لقب «صدیق اکبر» را از پیامبر دریافت کرده بود.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و نخستین کسی است که در روز رستاخیز با من دست می‌دهد و او «صدیق اکبر» است و فاروق است، حق و باطل را از هم جدا می‌سازد. <sup>(۱۰)</sup>

امام این اصل را از نخستین دوران حیات سیاسی خود تا لحظه شهادت رعایت می‌کرد و گاهی به قیمت راستگویی، خلافت ظاهری را با مشکل روبه‌رو می‌ساخت.

کافی است که بدانیم پس از مرگ خلیفه

دوم، شورای شش نفری که اعضای آن را خلیفه سابق تعیین کرده بود، برای تعیین جانشین تشکیل شد که اعضای آن عبارت بودند از: علی بن ابیطالب علیه السلام، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله.

طلحه به نفع عثمان، زبیر به نفع علی علیه السلام و سعد و وقاص به نفع عبدالرحمن کنار رفتند و سرانجام از اعضای شورا سه تن باقی ماندند که هر کدام دارای دورای بودند و پیروزی از آن کسی بود که یکی از آن سه نفر، به او تمایل نشان دهد. در این هنگام عبدالرحمن رو به علی علیه السلام و عثمان کرد و گفت: کدام یک از شما حاضر است حق خود را به دیگری واگذار کند و به نفع او کنار رود؟ هر دو سکوت کردند و چیزی نگفتند. عبدالرحمن ادامه داد: شما را گواه می‌گیرم که من خود از صحنه خلافت بیرون می‌روم تا یکی از شما را برگزینم. پس رو به علی علیه السلام کرد و گفت: با تو بیعت می‌کنم که بر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنی و از روش شیخین پیروی نمایی. علی علیه السلام آخرین شرط او را نپذیرفت و گفت: من بیعت تو را می‌پذیرم، مشروط بر اینکه به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و طبق اجتهاد و آگاهی خود عمل کنم.

چون عبدالرحمن از علی علیه السلام جواب منفی شنید، در خطاب به عثمان همان سخن را تکرار کرد. عثمان فوراً گفت: آری، یعنی

پذیرفتم و خلافت به نام عثمان تمام شد.

در اینجا کافی بود علی رضی الله عنه به صورت صوری، شرط یاد شده را بپذیرد ولی سپس زیر پا نهد، همچنان که عثمان چنین کرد او هرگز به سیره شیخین رفتار ننمود و خویشاوندان خود را بر مسلمانان مسلط کرد.

بگذریم از اینکه این شرط کاملاً بی‌ارزش بود و به قول یک عالم سنی - یعنی حسن فرحان مالکی <sup>(۱۱)</sup> - سیره شیخین اگر مطابق کتاب و سنت است طبعاً شرط زاید خواهد بود و در غیر این صورت بی‌ارزش است ولی در عین حال امام به قدری به گفتار خود پایبند بود که حتی در این مورد نیز بر خلاف ارزش (صدق و درستکاری) گام برنداشت،

## قانون محوری

قانون محوری اساس سیاست کشور را تشکیل می‌دهد. زیرا نظم در جامعه در سایه ایمان به قانون و عمل به آن پدید می‌آید و اگر پاسدار قانون، خود قانون شکنی کند، قانون شکنی برای همگان آسان می‌گردد.

رجال آسمانی، قوانین الهی را بی‌پروا و بدون واهمه اجرا می‌کردند و هرگز عواطف انسانی یا پیوند خویشاوندی و منافع زودگذر مادی، آنان را تحت تأثیر قرار نمی‌داد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خود پیشگام‌ترین فرد در اجرای قوانین اسلامی بود و مصداق بارز آیه «و لا یخافون فی الله لومة لائم» <sup>(۱۲)</sup> به

شمار می‌رفت. جمله کوتاه او درباره فاطمه مخزومی، زن سرشناس که دست به دزدی زده بود، روشنگر راه و روش او در «قانون محوری» است.

فاطمه مخزومی، زن سرشناسی بود که دزدی او نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت گردید و قرار شد که حکم دادگاه درباره او اجرا شود. گروهی به عنوان «شفیع» و به منظور جلوگیری از اجرای قانون، پا در میانی کردند و سرانجام اُسامة بن زید را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا آن حضرت را از بریدن دست این زن سرشناس باز دارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این وساطت سخت ناراحت شد و فرمود:

بدبختی امت‌های پیشین در این بود که اگر فرد بلند پایه‌ای از آنان دزدی می‌کرد. او را می‌بخشیدند و دزدی او را نادیده می‌گرفتند. ولی اگر فرد گمنامی دزدی می‌کرد فوراً حکم خدا را درباره او اجرا می‌کردند. به خدا سوگند اگر دخترم فاطمه نیز چنین کاری کند حکم خدا را درباره او اجرا می‌کنم و در برابر قانون خدا، فاطمه مخزومی با فاطمه محمدی یکسان است. <sup>(۱۳)</sup>

امیر مؤمنان علیه السلام شاگرد ممتاز مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله است. در طول زمامداری خود یک لحظه از قانون‌گرایی کنار نرفت. یکسان‌نگری او به قانون، زبان زد همگان بود. اینک برخی از نمونه‌ها را متذکر می‌شویم:

الف) «نجاشی» یکی از سرایندگان و شعرای به نام عصر امام علیه السلام بود و پیوسته با



شعر خود علی علیه السلام را یاری می‌کرد و به سرودهای شامیان در انتقاد از علی علیه السلام پاسخ می‌گفت. حماسه‌های او در پیشرفت سپاه امام مؤثر بود، ولی متأسفانه روزی آلوده به گناه شد و لب به شراب زد و گناه او پیش علی علیه السلام ثابت شد. علی بدون اینکه مقام و موقعیت او را در نظر گیرد حد شراب بر او جاری ساخت. اجرای حد بر قبیله شاعر، گران آمد و یکی از بزرگان آنان به نام طارق بر علی علیه السلام وارد شد و چنین گفت: علی! با اجرای حد بر شاعر قبیله ما، نجاشی، سینه ما را مجروح ساختی و تفرقه در میان ما پدید آوردی. ما را بر پیمودن راهی وادار کردی که می‌دانیم پایان آن آتش است. (یعنی جدایی از تو و پیوستن به معاویه)

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او، مسأله قانون‌گرایی را یاد آور شد و چنین گفت: و انہا لکبیرة الا علی الخاشعین یا اخابنی نہد، و هل هو الا رجل من المسلمین انتہک حرمة من حرم اللہ فأقننا علیہ حداً کان کفارتہ، ان اللہ تعالیٰ یقول: «لا یجرمتکم شنتان قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی.»

اجرای حدود الهی بر غیر خاشعان و خاضعان سنگین است، ای برادر بنی‌نہد، نجاشی فردی است از مسلمانان که پرده حرمت‌ها پاره کرد، حد را بر او اجرا کردیم که شاید کفارہ گناہان او باشد، و قرآن به ما می‌گوید: دشمنی گروهی نباید سبب شود که عدالت نکنید، عدالت کنید آن به تقوا نزدیک‌تر است.

ب) فیروز ایرانی به نام «ابولؤلؤ» برده «مغیرہ بن شعبہ» بود و ناچار بود ہم هزینه زندگی خویش را فراهم سازد و ہم روزی دو درہم به مغیرہ بپردازد. روزی او چشمش به عمر بن خطاب افتاد، از او دادخواهی کرد و گفت: مغیرہ، مقرری کمرشکنی برای من تحمیل کرده است. خلیفہ کہ از کار آیی او آگاہ بود، پرسید: بہ چه کار آشنا هستی؟ گفت: بہ نجاری و نقاشی و آہنگری. خلیفہ با کمال بی‌اعتنایی گفت: در برابر این کاردانی‌ها این مقرری زیاد نیست. وانگہی شنیدہ‌ام تو می‌توانی آسیابی بسازی کہ با باد کار کنند. آیا می‌توانی چنین آسیابی برای من بسازی؟

فیروز کہ از سخنان خلیفہ بسیار ناراحت شدہ بود، تلویحاً او را بہ قتل تہدید کرد و در پاسخ وی گفت: آسیابی برای تو می‌سازم کہ در شرق و غرب نظیری نداشته باشد. خلیفہ از جسارت کارگر ایرانی ناراحت شد و بہ کسی کہ ہمراہ او بود گفت: این غلام ایرانی، مرا بہ قتل تہدید کرد.

سرانجام خلیفہ بہ دست این کارگر ایرانی از پای درآمد. جای گفتگو نیست کہ موضوع قتل خلیفہ باید از طریق دستگاہ قضایی اسلام تحت تعقیب قرار گیرد و قاتل و محرک - اگر محرکی داشته باشد - محاکمہ شوند. اما متأسفانہ فرزند خلیفہ، بہ نام «عبیداللہ» دو فرد بی‌گناہ را بہ نام‌های «ہرمزگان» و «جفینہ» دختر ابولؤلؤ بہ اتہام اینکہ در قتل پدر او دست داشته‌اند، کشت و اگر برخی از یاران

پیامبر ﷺ مانع نمی شدند او می خواست تمام اسیرانی را که در مدینه بودند از دم تیغ بگذرانند.

جنایت «عییدالله» موجی از اعتراض برانگیخت و همگان از عثمان خواستند که قصاص شود و بیش از همه، امیر مؤمنان علیه السلام بر این قصاص اصرار می ورزید. او به عثمان چنین گفت: انتقام کشتگان بی گناه را از عییدالله بگیر. اما عثمان در اجرای حد کوتاهی می ورزید. وقتی امام علیه السلام از تصمیم خلیفه مایوس شد خطاب به عییدالله فرمود: «اگر روزی بر تو دست یابم تو را به قصاص قتل هر مزگان می کشم.» (۱۴)

هنگامی که امام علیه السلام زمام امور را به دست گرفت، عییدالله در کوفه بود. او از ترس اجرای حد، به شام گریخت و امام فرمود اگر امروز فرار کردی، روزی به دام خواهی افتاد. چیزی نگذشت که در نبرد صفین به دست علی علیه السلام یا مالک اشتر کشته شد.

اگر بخواهیم از این نمونه ها - که همگی یاد آور قانون گرایی علی علیه السلام است - نقل کنیم سخن به درازا می کشد و لذا به همین مقدار در این مورد بسنده می کنیم

### انتقاد پذیری

والی هر چه هم از صمیم دل و از طریق اخلاص به حل و فصل امور بپردازد، بالاخره از آنجا که بشر محدود است دچار اشتباه خواهد بود و اگر عظمت و موقعیت والی مانع

از انتقاد و بیان اشتباهات او گردد، مسلماً چرخ اصلاحات به کندی پیش برود و چه بسا آگاهی مردم از اشتباهات و ناتوانی از بیان عقده های روحی پدید آورد. از این جهت امام در یکی از سخنان خود یاد آور می شود که نباید زمامدار مسلمانان را فوق انتقاد انگاشت، بلکه باید در مواردی او را به خطایش آگاه ساخت. حضرت علیه السلام در ضمن یکی از خطبه های خود چنین می گوید:

فلا تكفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی  
لست فی نفسی بفوق ان اخطیء، و لا آمن ذلک  
من فعلی الا ان یکنی الله من نفسی ما هو املک  
به منی.... (۱۵)

از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت باز نایستید که من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر اینکه خدا مرا در کار نفس کفایت کند که او از من بر آن تواناتر است.

مسلماً امام علیه السلام به حکم آیه تطهیر، از هر لغزشی مصون و معصوم است ولی در عین حال در اینجا به خطا پذیری خود اشاره می کند. اکنون باید دید چگونه می توان این دورا با هم جمع کرد.

خطا پذیری امام مربوط به وجود امکانی او است و هر ممکن بالذات خطا پذیر است.

ولی مانع از آن نیست که در پرتو عنایات الهی از هر لغزشی مصون باشد و اتفاقاً امام در سخن گذشته خود به این نکته اشارت دارد و آنگاه که خطا پذیری خود را یاد آور می شود، یک حالت را استثنا می کند و آن اینکه:

«الا ان یکنی الله من نفسی ما هو املک به منی»  
گذشته بر این، هدف امام علیه السلام از این سخن  
یک نوع فتح مجال برای مسلمانان در طول  
زمان است که افکار و اندیشه‌های خود را  
درباره سیاست‌های زمامداران بازگو کنند تا  
عقده روحی پدید نیاید و مسلماً این نوع  
عقده‌گشایی با یک رشته آثار سازنده همراه  
است.

و به تعبیر دیگر: این نوع پیام‌ها جنبه‌های  
تعلیمی و تربیتی دارد.

امام در این سخن، از سیره عملی  
پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرده است، چه عظمت  
پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از آن نبود که انتقادپذیر  
باشد، هر چند انتقاد آنان با پاسخ قطعی  
پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود.

روزی که ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در  
گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر او اشک ریخت و  
گریه کرد. عبدالرحمن بن عوف به انتقاد از  
کردار پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت و گفت: شما ما را  
از گریه نهی نکردی و چگونه بر فراق  
فرزندت گریه می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به  
هدایت او پرداخت و گفت: اینکه من از چنین  
گریه که از عشق و عاطفه انسانی برخیزد نهی  
نکردم. گریه من رحمت است و آن کسی که  
رحم نکند مورد مرحمت قرار نگیرد. <sup>(۱۶)</sup>

آزادی واقعی همان است که امام علیه السلام در  
حکومت خود پدید آورد و از مردم خواست  
که درباره او انتقاد کنند. در سایه همین انتقاد  
پذیری، یکی از ابتکارات امام «تأسیس خانه

عدالت خواهی» بود که امروز از آن به «دیوان  
عدالت اداری» تعبیر می‌کنند. او خانه‌ای را  
معین کرد که مردم شکایت خود را از نظام و  
غیره به آنجا ببرند تا امام از نزدیک با درد  
مردم آشنا شود.

مسلماً در این نامه‌ها علاوه بر انتقاد از  
کارگزاران، نکته دیگری بود که مردم نیازهای  
خود را نیز از طریق نامه به امام برسانند و چه  
بسا سخن گفتن رو در رو، مایه کوچکی افراد  
شود و امام، بدین نکته چنین اشاره می‌کند:

من کانت له إلی منکم حاجة فلیرفعهما فی کتاب  
لأصون و جوهکم فی المسألة <sup>(۱۷)</sup>  
هر کس نیازی به من دارد در نامه‌ای بنویسد تا آبرو  
را از این طریق حفظ کنند.

ابوهلال عسکری در تأسیس چنین  
خانه‌ای، امام را پیشگام می‌شمارد و می‌گوید  
حتی برخی دشمنان که منافع آنان به خطر  
افتاده بود در نامه‌هایی کلام ناروا می‌نوشتند و  
به آن خانه می‌افکندند. <sup>(۱۸)</sup>

### شایسته محوری

در سیاست امام علیه السلام مناصب در گرو  
شایستگی‌ها بود و هیچ نوع رابطه بر ضابطه  
حکومت نمی‌کرد. او پیوسته می‌کوشید افراد  
نالایق را از کارهای کلیدی بردارد، و افراد  
ایمن و مخلص را روی کار بیاورد.

یکی از کارهای نخستین امام آنگاه که به  
زمامداری رسید، عزل تمام استانداران و  
کارگزاران بزرگ عثمان بود. او همه را با نامه

عزل کرد و جای آنان افراد صالح گمارد و فقط ابوموسی اشعری را در مقام خود تثبیت نمود.

یک چنین شیوه‌ای بر سیاستمداران آن روز، هر چند هم به علی علیه السلام اخلاص می‌ورزیدند، سنگین بود. آنان گفتند همه این افراد را بر مقام‌های خود تثبیت کن و آنگاه که بر امور کشور مسلط شدی، و سرزمین پهناور اسلامی در قبضه قدرتت قرار گرفت، همگان را برکنار کن.

مسلماً آنان در این پیشنهاد مخلص بودند ولی پیشنهاد آنان با شیوه و سیاست‌های الهی سازگار نبود، لذا امام فرمود: این پیشنهاد شما نوعی مکر و حيله و خدعه است من از این راه وارد نمی‌شوم.

پس از زمامداری علی علیه السلام معاویه از بیعت با ایشان خودداری کرد و به امام پیام فرستاد که اگر وی موقعیت او را نسبت به شام و اطراف آن تثبیت کند، آنگاه با حضرت علیه السلام بیعت خواهد کرد.

مغیره بن شعبه از این پیام آگاه شد و از طریق صدق و صفا، تثبیت معاویه را پیشنهاد کرد، و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام تو معاویه را می‌شناسی. خلفای پیشین، حکومت شام را از آن وی قرار دادند، تو هم چنین کن. از همین راه وارد شو، آنگاه که به قدرت رسیدی او را عزل کن.

امام علیه السلام به اصول سیاسی مردان الهی اشاره کرد و گفت: مغیره! آیا تو ضمانت

می‌کنی که من از لحظه تثبیت تاروژی که او را خلع کنم زنده بمانم گفت: نه، امام این آیه را تلاوت کرد:

«و ما كنت متخذ المضلین عضداً»<sup>(۱۹)</sup>

من هرگز گمراهان را همکار خود نمی‌گیرم.

امام علیه السلام در عزل و لایه، از فرمان الهی الهام می‌گیرد و قرآن اجازه نمی‌دهد که ظالمان و ستمگران یک لحظه بر مردم حکومت کنند. کسانی که حکومت برای آنان هدف است نه وسیله، همان راه را بر می‌گزینند که مغیره پیشنهاد کرد ولی امام علیه السلام و امثال ایشان که حکومت برای آنان وسیله اجرای حق است راه دوم را بر می‌گزینند. هر چند عزل معاویه دشواری‌هایی مانند جنگ صفین پدید آورد، اما این دشواری‌ها، در مقابل رضایت خدا چندان مهم نیست.

ابن عباس می‌گوید: در شرایط خاصی دیسدم امیرمؤمنان علیه السلام کفش خود را پینه می‌زند، به او گفتیم این کار را رها کنید که ما با شما کارهای لازم تری داریم. امیرمؤمنان علیه السلام به کار خود ادامه داد، آنگاه هر دو لنگه کفش را در برابر من نهاد و گفت: ارزش این کفش چیست؟ در پاسخ گفتیم: کمتر از یک درهم. امام علیه السلام فرمود: این یک جفت کفش در نظر من محبوب‌تر از حکومت است، مگر این که من در سایه آن، حق را زنده و باطل را بمیرانم.

آن کس که از این دیده به حکومت بنگرد، طبعاً نمی‌تواند با عاملان عثمان که

سالیان درازی خون مردم را به شیشه گرفته بودند مصالحه کند.

## مردم سالاری

حکومت اسلامی حکومت مکتبی است، یعنی ترکیبی است از حکومت قانون الهی و



خواسته‌های مردمی. در حکومت اسلامی خطوط کلی از جانب وحی معین می‌شود و مردم باید پیرو این خطوط کلی باشند و هرگز با تأسیس مجالسی نمی‌توان خدشه‌ای در این خطوط پدید آورد.

آری لباس این خطوط و کیفیت پیاده

کردن آن در اختیار مردم است، اینجاست که حکومت اسلامی هر دو عنصر خود را دارا می‌باشد؛ خطوط کلی از جانب خداست و شیوه پیاده کردن از جانب مردم است.

یکی از اصول سیاسی امام علیه السلام این است که به رضایت توده‌ها و نوع مردم، عنایت بیشتری مبذول می‌نمود و هرگاه حاکم، میان جلب دو رضایت قرار بگیرد (رضایت توده‌ها و به اصطلاح مردم سالاری و رضایت طبقه معینی) حاکم باید درصدد جلب رضایت همگان باشد نه یک طبقه خاص.

در عزل کارگزاران عثمان، توده مردم خواهان چنین عزلی بوده‌اند و اصولاً آنان امام علیه السلام را بر این کار برگزیده بودند و اگر ایشان به خواسته آنان جامع عمل نمی‌پوشانید اصل حکومت امام متزلزل می‌گشت، از این جهت در نامه خود به مالک چنین می‌نویسد:

ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیة، فإن سخط العامة یجحف برضی الخاصة و إن سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة. و لیس احد من الرعیة أثقل علی الوالی مؤونته فی الرخاء و اقل معونته له فی البلاء و اکره للإنصاف و أسأل بالاحفاف، و اقل شکراً عند الاعطاء و ابطأ عذراً عند المنع و اضعف صبراً عند ملهمات الدهر من اهل الخاصة و إنما عباد الدین، و جماع المسلمین، و العدة للاعداء، العامة من الامة؛ فلیکن صفوک هم، و میلک معهم. (۲۰)

و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از

حق بگذرد و نه فرو ماند، و عدالت را فراگیر بود و رعیت را دلپذیرتر که ناخشنودی همگان، خشنودی نزدیکان را بی اثر گرداند و خشم نزدیکان، خشنودی همگان را زینانی نرساند...  
و همانا آنان که دین را پشتیبانند و موجب انبوهی مسلمانان، و آماده پیکار با دشمنان، عامه مردمانند. پس باید گرایش تو به آنان بود و میل به سوی ایشان.

### انسان محوری

انسان محوری یکی از اصول سیاسی امام علیه السلام است. در حالی که شرافت و فضیلت و نجات اخروی از نظر امام، از آن کسانی است که از آخرین شریعت پیروی کنند، ولی در عین حال او برای جان و مال دیگر انسان‌ها تحت شرایطی احترام قایل شده است و هرگز انسان‌ها را به جرم مسلمان نبودن فاقد احترام نمی‌شمرد. در این مورد داستانی است که شیخ حر عاملی آن را از امام امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می‌کند:

پیرمردی نصرانی بود که عمری کار کرده و زحمت کشیده بود، اما در آخر عمر از طریق گدایی زندگی می‌کرد؛ روزی امیرمؤمنان علیه السلام در عبور گذرگاهی با این وضعیت رقت بار، روبه‌رو شد و از احوال این پیرمرد جستجو نمود. سرانجام روشن شد که این مرد فاقد هر نوع امکانات زندگی است و جز گدایی راه دیگری برای گذران زندگی ندارد. کسانی که پیرمرد را می‌شناختند آمدند

و شهادت دادند که این پیرمرد نصرانی است و تا جوان بود و چشم داشت کار می‌کرد. او اکنون هم جوانی را از دست داده است و هم چشم راه نمی‌تواند کار بکند و ذخیره‌ای هم ندارد و طبعاً گدایی می‌کند. علی علیه السلام فرمود: عجب! تا وقتی که توانایی داشت از او کار کشیدید و اکنون او را به حال خود گذاشته‌اید؟ سوابق این مرد حکایت می‌کند که در مدتی که توانایی داشته کار کرده و خدمت انجام داده است، بنابراین بر عهده حکومت و اجتماع است که تازه است او را تکفل کند. بروید از بیت‌المال به او مستمری بدهید. (۲۱)

امام در نامه به مالک چنین می‌نویسد:

و لا تكونن علیهم سبعا ضارياً تغتم اکلهم، فإنهم صنفان: اما اخ لك فی الدین و اما نظیر لك فی الخلق. (۲۲)

همچون جانوری شکاری نسبت به رعیت نباش که خوردن اموال آنان را غنیمت بشماری، زیرا مردم بر دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند.

این نه تنها شیوه علی علیه السلام بود، بلکه شیوه فرزندان او نیز چنین بود. امام صادق علیه السلام در مسیر خود در راه مکه به مدینه چشمش به مردی افتاد که خود را روی تنه درختی انداخته است. امام علیه السلام نزدیک آمد و از او پرسید: تشنه‌ای؟ او در پاسخ گفت: بلی. غلام امام علیه السلام به دستور ایشان، به مرد آب داد و ویل قیافه مرد حاکی بود که او مسیحی است و مسلمان نیست. یاران امام علیه السلام در مورد

نیکوکاری به غیر مسلمان پرسیدند، و با جواب مثبت امام رو به رو شدند.<sup>(۲۳)</sup>

## تعهد به اصول اخلاقی در اوج قدرت

یکی از اصول سیاست‌های امام علیه السلام این بود که در اوج قدرت، ارزش‌های اخلاقی را فراموش نمی‌کرد و هر چند حس انتقام‌گیری از دشمن، او را بر نادیده گرفتن این اصول وادار می‌نمود، ولی امام فردی نبود که تسلیم احساسات دور از منطقی شود، و لو مالا مال از خشم و غضب به دشمن باشد.

در جنگ صفین، سپاه معاویه زودتر از امام به سرزمین صفین رسید و باگماردن هنگی عظیم از سپاه خویش، مانع از بهره‌گیری سربازان امام از آب فرات گشت.

امام یکی از خردمندترین یاران خود به نام «صعصعه» را به عنوان سفیر خویش به خیمه معاویه که در قلب لشکر قرار داشت اعزام نمود تا پیام امام را درباره بازگذاشتن راه فرات به او رساند. شگفت آنجاست که عمرو عاص عقل منفصل معاویه و دیگر جاشیه نشینان وی، بستن آب را به روی سربازان امام کار قبیح و زشت شمردند ولی فرزند ابوسفیان آن را نوعی برگ برنده برای پیروزی تلقی می‌کرد.

شکایت‌های فراوان از فرماندهان و سربازان به امام رسید. فشار عطش از یک طرف و خطبه مهیج امام علیه السلام برای تسخیر

شریعه فرات از طرف دیگر سبب شد که دو هنگ از سواره نظام با یک خیزش و حمله برق‌آسا دشمن را از سر راه بردارند و بر مسیر آب تسلط یابند.

در این موقع گروهی از فرماندهان به حضور امام رسیدند و پیشنهاد کردند او نیز مقابله به مثل کند، ولی وی پس از تسلط بر شریعه، دست دشمن را در بهره‌برداری از آب فرات باز گذاشت و از این طریق ثابت کرد در حال نبرد با بدترین دشمن، باید به اصول اخلاقی ملتزم شد و بر خلاف معاویه هدف را وسیله توجیه‌گری ندانست.

امروز سیاستمداران جهان از هر نوع وسیله ضد انسانی برای پیروزی در جنگ بهره‌می‌گیرند و معتقدند هدف مقدس (پیروزی بر دشمن) هر نوع وسیله را توجیه می‌کند.

در سال ۱۹۴۵ میلادی، مجلس امریکا بمباران اتمی دو شهر از شهرهای ژاپن را تصویب کرد، و ترومن، رئیس جمهور وقت، مجری این مصوبه گردید. در این نبرد، ۱۵۰ هزار انسان بی‌گناه جان باختند و آثار زیان‌باری در منطقه بر جای نهاد که هنوز هم ادامه دارد. ترومن، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: ما این طرح را اجرا کردیم تا جنگ زودتر پایان یابد! در غیر این صورت جنگ طولانی‌تر می‌شد!

ولی در آن مصاحبه یک فرد شجاع نبود که از او پرسد شما چه الزامی به اصل جنگ

داشتید تا برای خاتمه دادن آن، دست به چنین کار ضد انسانی زدید؟

## احترام به آزادی‌های معقول

سیاست «قرآن بر سر نیزه» معاویه و هم فکرش عمرو عاص، شکاف عجیب در میان سپاه امام علیه السلام پدید آورد و صمیمی‌ترین دوستان او را به صورت انسان‌های معترض و احياناً برانداز درآورد. این گروه که در تاریخ از آنان به نام «خوارج» نام می‌برند، خود از طرفداران مسأله «حکمت» بودند و اصرار می‌ورزیدند که نبرد متوقف شود تا از طرفین نفر انتخاب گردد و درباره امام و معاویه با توجه به اصول اسلام و قرآن قضاوت کنند.

امام به ناچار بر این حکمت تن داد، در حالی که می‌دانست که این حکمت نتایج زیان‌باری خواهد داشت، ولی اصرار سپاه و رود روی آنان با امام او را تسلیم این اندیشه کرد و صلح نامه‌ای تنظیم شد و طرفین امضاء نمودند.

هنوز مرکب حکمت بر روی کاغذ خشک نشده بود که همان گروه از کار خود نادم و پشیمان گشتند و این بار اصرار ورزیدند که امام علیه السلام تعهد خود را نادیده بگیرد و بار دیگر نبرد را آغاز کند.

امام به آنان فرمود: شما حکمت را به من تحمیل کردید؛ ما میان خود و آنان پیمانی امضاء کردیم و شروطی را پذیرفتیم و موثقی به آنان دادیم. خدا می‌فرماید:

«و أوفوا بعهد الله إذا عاهدتم و لا تنقضوا الأیمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً أن الله یعلم ما تفعلون» (۲۴)

و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آنها مشکند، با اینکه خدا را بر خود ضامن و گواه قرار داده‌اید، زیرا خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند.

خوارج با حضور در مسجد و عدم شرکت در نماز، مخالفت خود را اظهار می‌داشتند و به هنگام اقامه نماز به دادن شعارهای تندی می‌پرداختند.

روزی امام علیه السلام به نماز ایستاده بود. ابن کواء، از سران خوارج، به عنوان اعتراض این آیه را تلاوت کرد:

«و لقد أوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن أشرکت لیحبطنَّ عملک و لتکونن من الخاسرین» (۲۵)

به تو و به پیامبران پیش از تو وحی کردیم که اگر شرک ورزی، عمل تو تباه می‌شود و از زیانکاران به شمار می‌آیی.

امام با کمال متانت و به حکم این آیه قرآن که می‌فرماید:

«و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و أنصتوا لعلکم ترحمون» (۲۶)

سکوت کرد تا ابن کواء آیه را تمام کرد و سپس به نماز خود ادامه داد. ولی او مجدداً آیه را خواند و امام نیز سکوت کرد. ابن کواء چند بار این عمل را تکرار کرد و امام علیه السلام با کمال صبر و حوصله سکوت برگزید.



سرانجام امام علیه السلام با تلاوت آیه زیر، به او پاسخ گفت؛ به گونه‌ای که آسیبی به نماز او نرسید و هم او را ساکت و منکوب کرد:

«فاصبر إن وعد الله حق ولا يستخفك الذين لا يؤمنون»<sup>(۲۷)</sup>

صبر را پیشه ساز و کارهای افراد غیر مؤمن تو را خشمگین نسازد.<sup>(۲۸)</sup>

امام علیه السلام به این نوع آزادی‌ها تن می‌داد و تا روزی که خوارج دست به جنایت و ناامنی زده و به فکر براندازی نبودند حتی حقوق انسان را از بیت‌المال قطع نکرد. ولی از لحظه‌ای که ناامنی در کوفه و اطراف آن پدید آوردند و خون بی‌گناهان را ریختند، امام علیه السلام نبرد با آنان را فریضه دانست و زمین را از لوث وجود آنان پاک ساخت.

تا اینجا ما به همین اصول هشتگانه از سیاست‌های امام علیه السلام در سیره عملی خود بسنده می‌کنیم و تبیین اصول دیگر از سیاست‌های آن حضرت را، چه در قلمرو مسائل فرهنگی و چه در قلمرو مسائل اقتصادی، به وقت دیگر موکول می‌کنیم و از پیشگاه ملکوتی امام علیه السلام که نتوانستیم نیم‌رخ روشنی از برخی از اصول سیاسی او را ترسیم کنیم پوزش می‌طلبیم.

## پانویس‌ها:

۱- فتح الباری، ج ۶، ص ۲۳۳.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۴- کتاب الخلاف، کتاب الصلاة، مسألة ۲۸۶.

۵- سوره انفال، ۷۵.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵۴.

۷- همان: ۱۴۴/۲.

۸- غرر الحکم، شماره ۱۰۰۴۱، کافی، کلینی، ج ۸، ص ۲۴.

۹- نهج البلاغه المخطبة ۲۰۰، منابع المودة ج ۱، ص ۴۵۴.

المعیار و الموازنة ص ۱۶۶.

۱۰- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج ۳، ص ۲۵۷، اسد

الغایة ج ۵ ص ۲۸۷.

۱۱- در مصاحبه خود با مجله... شماره...

۱۲- سوره مائده: آیه ۵۴.

۱۳- الاستیعاب ج ۴، ص ۳۷۴.

۱۴- طبقات ابن سعد، بیروت ج ۵، ص ۱۷، انساب بلاذری،

ج ۵، ص ۲۴.

۱۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۱۶- سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۴۸.

۱۷- العقد الفرید، ج ۱، ص ۲۰۳.

۱۸- الاوائل، ص ۱۴۴.

۱۹- سوره کهف: ۵۱.

۲۰- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲۱- وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲۳- وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۵۰.

۲۴- سوره نحل: ۹۱.

۲۵- سوره زمر: آیه ۶۵.

۲۶- سوره اعراف، ۲۰۴.

۲۷- سوره روم، ۶۰.

۲۸- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۴، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۹.